

نقد و بررسی دیدگاه نواندیشان دینی معاصر مبتنی بر عدم نزول دین

محمد سعید عبداللهی*

محمد محمدرضایی**

چکیده

یکی از بحث‌هایی که در دین‌شناسی بیش از هر موضوع دیگری در دوره مدرن به آن دامن زده شده بحث قرائت‌های مختلف از دین یا چنان‌که شبستری تعبیر می‌کند قرائت انسانی از دین است. سابقه چنین مباحثی در جهان عرب به نصر حامد ابوزید و پس از آن در کشور ما به آقایان سروش و شبستری می‌رسد. مسئله اصلی مقاله پرداختن به آراء شبستری و دیدگاه او درباره عدم نزول دین است. مدعای اصلی وی این است که خداوند هیچ دینی نازل نکرده است زیرا اگر خدا دین نازل کرده بود باید به نحوی در قرآن به آن تصریح می‌شد درحالی‌که چنین تصریحی وجود ندارد. در این مقاله تلاش کرده‌ایم پس از بیان مبانی شبستری مدعیات او را به شکلی منطقی صورت‌بندی و عدم اعتبار استدلال‌های او را روشن و نشان دهیم برداشتی که شبستری از دین به دست می‌دهد به ضد خود تبدیل و سخنان وی در هر حال مستلزم پذیرش قرآن به‌عنوان کلام خداوند است.

واژگان کلیدی

دین، قرآن، نزول دین، وحی، قرائت انسانی، مجتهد شبستری.

مقدمه

سخن از فهم‌های مختلف در باب دین و قرائت‌پذیری متون دینی در ایران، در بیشتر موارد با نظرات دو نفر شناخته می‌شود، محمد مجتهد شبستری و عبدالکریم سروش. مبادی و مبانی این دو شخصیت نواندیش در طرح بحث و بسط و گسترش آن با یکدیگر تفاوت‌هایی دارد. سروش با دیدی معرفت‌شناسانه به مسئله نگرسته و مجتهد شبستری از دیدگاه هرمنوتیکی به آن پرداخته است. به‌رغم اختلافات در نگاه به موضوع، نتایج حاصل از هر دو رویکرد به سرانجامی یکسان رسیده است. بنابراین می‌توان نتایج حاصل از این نقد را به نظرات سروش نیز تعمیم داد. از آنجایی که نوشته‌های مجتهد شبستری در باب عدم نزول دین بر مبانی فلسفی و اعتقادی او استوار است، پیش از ورود به موضوع اصلی مقاله، ضروری است تا مروری اجمالی به برخی از مبانی مهمی که عقیده شبستری در باب عدم نزول دین بر آنها تکیه می‌کند داشته باشیم. از این رو، به سه بحث محوری او که زیر بنای مدعای اصلی او یعنی عدم نزول دین از جانب خداوند است پرداخته‌ایم. قرائت انسانی از دین، تجربه دینی و انسان محوری، سه عنصر کلیدی هستند که با توضیح مختصر آنها، سعی در روشن ساختن زیر بنای فکر شبستری و نشان دادن آبشخورهای فکری مدعای او در باب عدم نزول دین، داریم.

جان کلام شبستری در باب نزول دین، این است که خداوند دین (هیچ دینی، اسلام و غیراسلام) نازل نکرده است. دلیل او بر مدعای خویش این است که اگر خداوند دین نازل کرده بود باید در قرآن نشانه‌ای آشکار بر نزول دین هویدا می‌بود، درحالی که به‌هیچ‌وجه چنین چیزی در قرآن یافت نمی‌شود. در بخش اصلی این مقاله، مدعیات و استدلال‌های شبستری را که به خودی خود نظم منطقی‌ای ندارد، به شکلی منطقی و منسجم صورت‌بندی کرده‌ایم و معتبر نبودن استدلال‌های او در باب عدم نزول دین را روشن و به‌لوازم و نتایجی که او بر مدعای خود بار کرده است پرداخته‌ایم.

قرائت انسانی از دین

یکی از مهم‌ترین مباحثی که در حوزه شناخت دین طرح می‌شود، امکان فهم دین براساس قرائت‌های گوناگون است. اما باید توجه داشت، هنگامی که شخصی از قرائت انسانی دین سخن می‌گوید، بیشتر چند نکته را پیش فرض قرار داده است؛ نخست آنکه درک و فهم دین برای انسان امکان‌پذیر است؛ دوم آنکه فهم دین در آنچه تاکنون زیر عنوان خوانش ماورایی و الهی از دین مطرح بوده، منحصر نیست و می‌توان قرائت انسانی از آن بدست داد. شبستری معتقد است، با توجه به تغییر و تحولات گسترده و چشم‌گیر در زندگی بشر امروزی، باید تفکرات، دین، معنویت و ایمان نیز دچار تغییر شود و از سنت‌های دینی، افکار و

اندیشه و باورهای پیشین خود عبور کند. او بر پایه دیدگاه هرمنوتیکی خود هر متنی را واجد تفسیرهای متعدد و در نتیجه قرائت‌پذیر می‌داند و دین نیز از این قاعده جدا نیست، بنابراین دین هم قرائت‌پذیر بوده و هم قرائت‌های گوناگون را بر می‌تابد. «قرائت دین در واقع همان قرائت متون دینی است و متون دینی را به گونه‌های متفاوت می‌توان شرح و تفسیر کرد و از همین‌جا است که دین قرائت‌های کثیر پیدا می‌کند.» (مجتهد شبستری، ۱۳۷۹: ۷) شبستری همچنین معتقد است که: «باید دین را پدیده‌ای انسانی انگاشت و وحی را، ماحصل تجربه انسانی دانست. تا این‌گونه فهم و قرائت انسانی از دین میسر و ممکن شود.» (مجتهد شبستری، ۱۳۸۳: ۱۶۶)

او در بیشتر مباحث خود پیرامون دین، انسان را نقطه عزیمت می‌داند. به عقیده مجتهد شبستری از میان قرائت‌های مختلفی که امروزه از دین ارائه می‌شود، تنها، قرائت انسانی است که می‌تواند اقتضائات و نیازهای انسان معاصر را بر طرف سازد. بنابراین آن‌گونه که به نظر می‌رسد، مجتهد شبستری، برخلاف سروش به امور از زاویه‌ای معرفت‌شناسانه نگاه نمی‌کند و صرفاً با دیدی هرمنوتیکی به دنبال به کرسی نشاندن سخنان خویش است. در قرائت انسانی شبستری از دین، آزادی عمل انسان در درجه نخست اهمیت قرار دارد. از این‌رو، او با هرگونه دین و ایمانی که فارغ از آزادی آدمی باشد (چیزی که وی آن را قرائت غیر انسانی از دین می‌نامد) مخالف است. بنابراین انسان و نیازهای او، همواره در مباحث شبستری نقش محوری دارد. «ایمان به معنی رویارویی مجذوبانه با خداوند، تنها با آزادی میسر است.» (شبستری، ۱۳۷۶: ۴۲) دین در دیدگاه سنتی (آنچه شبستری آن را فوق انسانی می‌نامد) از مجموعه‌ای از معارف و دستورالعمل‌هایی شکل گرفته است که خاستگاه آن جهان غیب است، و شخص دیندار با باور بدان اعتقادات و انجام درست آن دستورها سعادتمند می‌شود. به اعتقاد وی، معارف دین چیزی غیر از معرفت انسان و بالاتر از توان معرفتی انسان است و از طرفی معرفت‌های بشری اگر در مقابل معارف دین قرار گیرند، اعتبار ندارند. (مجتهد شبستری، ۱۳۸۳: ۸۳)

بنابراین از نظر شبستری این دیدگاه فوق انسانی که عالمان دین و شریعت بدان تمسک می‌جویند، فراتر از توان معرفت بشری است و به بیانی دیگر، غیرعقلانی است، و ناگزیر باید به قرائتی انسانی از دین بسنده کنیم. برای تعریف دقیق‌تر قرائت انسانی از دین، به کتاب او، یعنی «تأملاتی بر قرائت انسانی از فهم دین»، رجوع می‌کنیم؛

قرائت انسانی از دین یعنی: «فهم انسان از دین و دینداری خودش، آن‌گونه که انسانیت او ایجاب می‌کند.» (شبستری، ۱۳۸۳: ۸۲) شبستری هیچ پدیده و رخداد اتفاق افتاده در زمینه روابط انسانی را فرا بشری نمی‌داند. همه چیز موصوف به وصف بشری بودن است و دین نیز از این قاعده جدا نیست.

و از آن رو که آدمی در قلمرو شرایط تاریخی و اجتماعی زیست می‌کند و راه‌گزینی از این شرایط ندارد، اراده و ادراکش هم محدود به همین شرایط است. محدودیت‌های تاریخی و اجتماعی خود را به مثابه «پیش‌فهم‌ها» و «شرایط امکان اراده» بر بشر تحمیل می‌کند. پس بشر محصور در زبان، جامعه، تن و تاریخ است. (مجتهد شبستری، ۱۳۷۹: ۵۲)

از نظر شبستری، قرائت انسانی از دین بر خلاف قرائت فوق انسانی آن، براساس ساحت‌های فلسفی، علمی و هنری وجود انسان است. طبق تلقی شبستری در قرائت انسانی، دین در نیازهای آدمی ریشه دارد و انسان با بهره‌گیری از دستاوردهای فلسفی و ارزش‌های اخلاقی و حقوقی، دین را فهم می‌کند. با توجه به این رویکرد، انسان، محور و اصل همه چیز به‌شمار می‌رود و از طرفی دیگر، عنصر وحی نیز از زندگی آدمی رخت بر می‌بندد و وحی، کلام انسانی تلقی می‌شود که ادعا می‌کند خداوند در تجربه‌ای دینی، با او سخن گفته است و در نتیجه، ویژگی‌های پدیده‌های انسانی را دارد که تنها با معیارهای فهم کلام انسان، فهم شدنی است. (مجتهد شبستری، ۱۳۸۳: ۱۶۶) وی همچنین در باب وحی در کتاب *هرمنوتیک، کتاب و سنت* آورده است:

هیچ مفسری نمی‌تواند ادعا کند که از هرگونه پیش‌فرض به دور است و آنچه به‌دست می‌آورد رنگ و بوی بشری ندارد و از عوامل و شرایط زندگی عسروی تأثیر نپذیرفته است. آدمی برای تفسیر وحی الهی جز بضاعت مزجاة علوم و معارف بشری هیچ سرمایه دیگری در اختیار ندارد. (مجتهد شبستری، ۱۳۸۱: ۳۶)

یا در کتاب *ایمان و آزادی* می‌گوید:

هیچ سخنی به‌عنوان مجموعه‌ای از کلمات و جملات نمی‌تواند برای همیشه و برای همه وحی فی‌نفسه باشد. سخن فقط وقتی وحی است که اثری وصف‌ناپذیر بگذارد. کلمات و جملات قرآن بدین دلیل که چنان اثری در پیامبر اسلام داشت برای او سخن وحیانی بود. اگر این کلمات در شخص دیگری نیز چنان اثری بگذارد، در این صورت برای او نیز سخن وحیانی خدا می‌شود. (مجتهد شبستری، ۱۳۷۶: ۵۶)

به گمان مجتهد شبستری، زمانی که وحی و قرآن سخنی انسانی شد «انسان مسلمان به گونه‌ای خود و جهان را تجربه و معنا می‌کند و متناسب با این تجربه و معنادگی، به پدیده وحی یا متون دینی مراجعه می‌کند و پدیده وحی را تجربه و معنا می‌کند. از ترکیب این سه پدیده، اندیشه‌ای متولد می‌شود که از آن به تفکر دینی تعبیر می‌شود» (مجتهد شبستری، ۱۳۸۱: ۱۶۱)

دیدگاه شبستری در باب قرائت‌پذیری دین پیامدهایی نیز در پی دارد:

نخست آنکه، مطابق با نظریه قرائت‌پذیری، دین و فهم آن، امری شخصی خواهد بود. با کمی دقت در نوشته‌های شبستری متوجه می‌شویم که برخی سخنان او یکدیگر را نقض می‌کنند. برای نمونه شبستری در نقدی بر قرائت رسمی از دین می‌نویسد:

اسلام به هر صورت که تفسیر شود گونه‌ای فهم و تفسیر از کتاب و سنت است و هیچ فهمی از کتاب و سنت تا آنجا که به انکار نبوت پیامبر ﷺ نرسد خروج از اسلام به‌شمار نمی‌آید. (مجتهد شبستری، ۱۳۷۹: ۱۱۴)

با توجه به این جمله چند پرسش مطرح می‌شود:

چرا نمی‌تواند به همان اندازه که قرائت‌های مختلف از دین وجود دارد، قرائت مختلف از نبوت وجود داشته باشد؟ از آقای شبستری می‌پرسیم، حال کدام قرائت از نبوت باعث خروج از دین خواهد شد؟ آیا این سخن شبستری که می‌گوید هر فهمی از کتاب و سنت مادامی که به نفی نبوت نیانجامد، خروج از اسلام نیست، خود بر پایه قرائتی از اسلام نمی‌باشد؟ شاید در قرائت دیگری از اسلام توحید، معاد یا چیز دیگری مبنای خروج یا عدم خروج از اسلام باشد. در این صورت این گونه نیست که دیدگاه شبستری تنها یک نظر است در کنار دیگر نظرها؟ با توجه به این پرسش‌ها، مشخص می‌شود که شبستری حق ندارد نتیجه‌ای کلی از بحث‌های خود بگیرد و بگوید چیزی به‌طور کلی اصل است و چیز دیگری فرع، چیزی مغز دین است و چیز دیگر پوسته آن، به این دلیل شاید در قرائتی دیگر و صحیح‌تر، اصل و فرع خلاف نظر ایشان باشد.

پیامد دیگری که بر سخنان شبستری در باب قرائت از دین وجود دارد خارج شدن دین از قلمرو محک و سنجش‌های عقلانی است. بدین ترتیب گزاره‌های دینی در ادیان مختلف از قلمرو عقل و علم انسان دور می‌مانند. برای نمونه اگر در زمانی خاص، دینی برای یک حکم، بیانی آورد که آن حکم را موجه و معقول سازد و بعدها و در عصر دیگری آشکار شود که آن بیان و وجه یاد شده، هیچ بهره‌ای از حقیقت نداشته و یکسره نادرست بوده است، در این شرایط آیا آن حکم مورد نظر مردود و نادرست شمرده می‌شود و یا آنکه با قرائتی جدید وجه جدیدی برای آن ساخته می‌شود؟

تجربه دینی به مثابه پایه و اساس دین

از دیگر نکاتی که در حوزه شناخت دین برای شبستری اهمیت بسیار دارد، مسئله گره زدن دین با تجربه دینی است. مسئله‌ای که در آن به‌وضوح می‌توان، تأثیر تفکر اندیشمندان و الهی‌دانان مسیحیت را بر مجتهد شبستری مشاهده نمود. در اندیشه غرب، شخصی مانند شلایرماخر فیلسوف و الهی‌دان آلمانی،

با توجه به شرایط روزگار و زمانه خویش و هجمه‌هایی که در قرن هجدهم و نوزدهم به دین و متافیزیک شده بود، به دفاع از آموزه‌های دینی پرداخت و برای حفظ دین، به مباحث ذوقی و احساسی متوسل شد. شلایرماخر خاستگاه دین را در تجربه دینی و ساحت آن را عواطف انسان می‌داند، نه خرد و تعقل آدمی. اینکه دین به خودی خود، عاطفه است و دینداری نه کاری برخاسته است از اراده و عقل، بلکه کاری احساسی است (پراود فوت، ۱۳۷۷: ۲۸) دین به حوزه خرد و اندیشه تعلق ندارد، بلکه اساس آن احساسات است و دین اصیل و حقیقی، آن شوقی است که برای تجربه نمودن نامتناهی وجود دارد (لین، ۱۳۸۰: ۳۸۶) او مدعی شد که اساساً دین بر استدلال عقلی و برهان فلسفی مبتنی نیست، بلکه احساسی که در اعماق قلب متدینان است، گوهر اصلی دین است و مرکز و ثقل ایمان نه در کتاب مقدس، که در درون و اعماق قلب انسان‌های با ایمان جای دارد. شلایرماخر مدعی است که تجربه دینی، گونه‌ای تجربه معرفت بخش و عقلانی نیست، بلکه عبارت است از: «احساس وابستگی مطلق یا خودآگاهی از وجود مطلقاً وابسته که معادل با وجود مرتبط و وابسته به خداست. (ریچاردز، ۱۳۸۰: ۸۶) جیمز آلفرد مارتین، در مقاله **تجربه دینی** می‌گوید شلایرماخر بر آن است که قلب و اساس ایمان دینی در عواطف و به نحو خاص‌تر در احساسی قرار دارد که به نحو خاص دینی است (یعنی در تجربه دینی) که نام‌های مختلفی بر آن می‌گذارد. از قبیل: احساس وابستگی مطلق، احساس و تجربه امر نامتناهی و احساس امر کلی. شلایرماخر همچنین بر آن است که حیات دینی هم در شکل عقیدتی و آموزه‌ای و هم در شکل آیینی و شعاری از این احساس (تجربه دینی) ناشی می‌شود. (martin, 1978: 329) نینیان اسمارت یکی از دین پژوهان معاصر در کتاب **تجربه دینی نوع بشر** نیز در همین باب می‌گوید: «شلایرماخر، تجربه دینی را به قلب و محور تفکر دینی بازگرداند» (smart, 1976: 791) کاپلستون تاریخ‌نگار بزرگ فلسفه نیز معتقد است:

به راستی وجه جالب و سترگ فلسفه دین شلایرماخر آن است که فلسفه دین برای وی، بیان یک تجربه اساسی دینی است. (Caplestone, 1971: 52)

پس از شلایرماخر، متفکران دیگری نیز این بحث را پی گرفتند و در میان آنان، ویلیام جیمز با کتاب انواع تجربه دینی، شهرتی بسیار پیدا نمود. وی ایده‌ای عمل‌گرایانه داشت و بر جنبه‌های عملی و شخصی دین تأکید می‌کرد. به عقیده او باید از راه تجربه و نتایج عملی از دین دفاع کرد. نتایج و ثمراتی مانند: آرامش خاطر، احسان، شکیبایی، خویش‌نشانداری سلامت و پاکیزگی روح، پارسایی، اطاعت، زهد و دیدگاه‌هایی درباره دموکراسی و انسانیت (لگنهاوزن، ۱۳۸۳: ۱۱) ویلیام جیمز در تعریف دین می‌گوید:

تأثرات، احساسات و رویدادهایی که برای هر انسانی در عالم تنهایی و دور از تمام بستگی‌ها برای وی روی می‌دهد؛ به‌طوری که انسان از این مجموعه درمی‌یابد که بین وی و آن چیزی که آن را امر خدایی می‌نامد، رابطه‌ای برقرار است. (جیمز، ۱۳۸۷: ۶)

شبستری نیز با تأثیر از همین تفکر که آبخور آن در مسیحیت است، اساس و پایه دین را در تجربه دینی می‌داند. تجربه‌ای که کسب کردن آن برای افراد مختلف درجات گوناگونی را دارد. (مجتهد شبستری، ۱۳۷۶: ۱۱۹) شبستری همچنین معتقد است:

تجربه دینی برای هر انسان، آن است که برای خودش حاصل می‌شود. شناخت آن هم متناسب با آن برای خودش حاصل خواهد شد. (شبستری، ۱۳۷۶: ۱۳۷)

وی مدعی است که تجربه دینی پایه و اساس دین‌داری است. و تجربه‌های دینی برخاسته از حضور انسان در برابر خداوند است. از طرفی ایمان انسان‌ها بر همین تجربه‌ها استوار می‌شود، آموزه‌های دینی نیز شرح و تفسیر همین تجربه‌ها هستند. شبستری معتقد است:

ادیان بزرگ در سه سطح ظاهر می‌شوند: اول: سطح اعمال و شعائر مثل: نماز و روزه و انفاق مسلمانان. دوم: سطح ایده‌ها و عقاید مثل خداشناسی، نبی‌شناسی، آخرت‌شناسی و دین‌شناسی. سوم: سطح درونی‌تر دین که سطح تجربه‌های دینی است و آن هسته اصلی دین است. اگر ما این سطح‌ها را به صورت دایره‌هایی که محیط بر یکدیگرند در نظر بگیریم، سطح تجربه‌ها، سومین دایره است که در درون دو دایره دیگر قرار دارد و با آن دو دایره احاطه شده است، بنابراین سطح درونی یا هسته اصلی دین، تجربه دینی است. (مجتهد شبستری: ۱۳۷۶: ۱۱۸)

یا در ادامه می‌گوید: «بنده اصل و اساس دین‌داری را در این تجربه‌ها می‌دانم» (همان: ۱۱۹) بنابراین مجتهد شبستری دین را در اندازه تجربه دینی فرو می‌کاهد و آن را برابر با تجربه شخص دیندار می‌داند. تجربه دینی امری شخصی و حالتی درونی می‌شود، درحالی که دین مجموعه قوانین است. چنانچه مشاهده می‌شود در اینجا شبستری دین را که یک مجموعه مرکب می‌باشد به یکی از اجزاء یا لوازمش فرو کاسته است. و به‌همین دلیل احکام و لوازم صادر شده برای آن جزء، احکام و لوازم مجموعه مرکب نیست.

از سویی دیگر، شبستری اختلاف مراتب تجربه دینی در دین‌داری را چگونه حل می‌کند؟ در دیدگاه او که شریعت و دین ابلاغ شده به‌وسیله پیامبر اکرم، تجربه دینی شخص او تلقی می‌شود. ملاک صدق

تجربه دینی چیست؟ همچنین، باید توجه داشت که در این نظریه ملاک و معیاری برای تشخیص تجربه دینی صحیح از سقیم وجود ندارد. اگر یک مسلمانی، الوهیت را به گونه‌ای تفسیر کند مثلاً آن را به صورت توحید تجربه کند و مسلمانی دیگر، الوهیت را به گونه‌ای تجربه کند که به صورت تثلیث یا خدای هندوان تفسیر کند. تجربه کدامیک صحیح است. بر چه اساسی باید در مورد آنها داوری کرد. (محمدرضایی ۱۳۸۰: ۱۵)

انسان محوری و نیازهای انسان

همان‌گونه که پیشتر مطرح شد شبستری در بسیاری از بحث‌ها، نقطه آغاز راه خود را انسان و نیازهای او می‌گذارد. از همین رو همواره سعی بر این دارد که دین را همسو و هم جهت با نیازهای بشر قرار دهد. در آثار او در باب دین و دینداری، همواره دین در پی رفع نیازهای آدمی است و البته پر واضح است که نیازها و اقتضات انسان امروزی با گذشته تفاوت دارد و به همین دلیل شبستری معتقد است که «نصوص مورد استناد در احکام فقهی و حتی سیاسات، در صدد پاسخ به پرسش‌های عصر ما نیستند و اهداف عقلانی ما را برآورده نمی‌کنند و فقط به عصر نزول و فرهنگ و واقعیت‌های اجتماعی و اخلاقی آن دوره اختصاص دارند» (مجتهد شبستری، ۱۳۷۹: ۱۷۰) با توجه به موارد گفته شده، دین امری برخاسته و برساخته از شرایط، فرهنگ و جامعه در هر زمانی است که نمی‌توان آن را به فرهنگ و جامعه‌ای در زمان دیگر تعمیم داد و در نتیجه قرآن و باید و نبایدهای موجود در آن نیز مربوط به همان عصر است و بنابراین دین، پیامبران و تمامی متون دینی نیز فرزند عصر و زمانه خود هستند. شبستری به دلیل همین مطالبی که پیشتر آمد در کتاب خود می‌نویسد: «الهیات امروز با الهیات پانصدسال پیش فرق می‌کند». (مجتهد شبستری، ۱۳۷۹: ۱۱۷)

آن‌گونه که مشاهده شد، شبستری هرگونه تفسیر سنتی را کنار می‌گذارد و با طرح قرائت انسانی، به نقد تمامی قرائت‌های سنتی از شریعت می‌پردازد. این در حالی است که، شبستری بر این عقیده اصرار می‌ورزد مباحثی که وی طرح می‌کند جنبه اومانستی نداشته و بیشتر بحثی کلامی است. «مبادا به ذهن شما بیاید که این سخن، سخنی انسان‌گرایانه است. این یک بحث اومانستی نیست، بلکه فلسفی و کلامی است.» (شبستری، ۱۳۷۶: ۳۰) با این حال باید این را پذیرفت که پیامدهای عقاید و تفکرات او، چیزی جز همان اومانسیسم نخواهد بود که به نوعی ریشه و اساس همه محرومیت‌های انسان مدرن است.

نقد دیدگاه شبستری در باب عدم نزول دین

اکنون و با توجه به مطرح شدن مبانی و آراء مجتهد شبستری که زیربنای ادعای او بود، می‌توان به

موضوع مورد نظر در مقاله پرداخت. شبستری در مقاله‌ای با عنوان «آیا خداوند دین نازل کرده است؟». (مجتهد شبستری، ۱۳۹۳: باز نشر ۷ اردیبهشت ۹۹) به موضوع نزول دین پرداخته است. از آنجایی که، شبستری مدّعیات و ادّله خود را صورت‌بندی منطقی نکرده است، ابتدا صورت منطقی استدلال او را بیان می‌کنیم:

– مدعا

خداوند دین (هیچ دینی، اسلام و غیر اسلام) نازل نکرده است.

– استدلال

مقدمه اول: اگر خدا دین نازل کرده بود باید به نحوی در قرآن به آن تصریح می‌شد.

مقدمه دوم: لکن در قرآن تصریح نشده است.

نتیجه: خدا دین نازل نکرده است.

برای اینکه استدلال بالا جریان پیدا کند، اولاً؛ باید معنا و مفهوم دین معلوم گردد. ثانیاً؛ تلازم میان

مقدم و تالی در مقدمه اول اثبات شود و ثالثاً شواهد و ادّله نفی تالی بیان گردد.

شبستری در یادداشت تکمیلی دیگری با عنوان **چند توضیح لازم** (مجتهد شبستری، ۱۹ مرداد ۹۳)

توجه داده است که هرگونه داوری درباب صحت و سقمِ دوطرف ادعا بر تبیین و تعیین معنای دین استوار است. به تعبیر دیگر معنا و مفهوم دین جزو مبادی تصویری بحث ما است. وی در همان یادداشت (مجتهد شبستری، ۶ مرداد ۹۳) تعریف خود را از دین به صورت زیر آورده است:

دین راه و روشی است که انسان‌ها در ارتباط با خداوند یکتا و بی همتا یا در ارتباط با

خدایان آن را بر می‌ساخته‌اند و در اعتقاد و عمل به آن ملتزم می‌شده‌اند.

به اعتقاد شبستری دین، مانند فلسفه و هنر بر ساخته انسان است، با این تفاوت که قرآن از مخاطبان

خود می‌خواهد که دین بر ساخته خود را برای خداوند خالص کنند و انسان می‌تواند با حفظ خلوص دین

برای خدا در عین حال محتوای آن را با خرد جمعی بشر در عصر حاضر غنی سازد.

درباره تعریف بالا و شرح شبستری از آنچه می‌توان گفت؟ شبستری در تعریف دین مفهوم «ارتباط با

خدا یا خدایان» را گنجانده است. معلوم نیست مفهوم ارتباط را به چه معنا به کار می‌گیرد؟ انسان به چه

معنا دینی را در ارتباط با خدا می‌سازد؟ مفهوم «دین بر ساخته انسان» نه تنها به صورت ضمنی بلکه

آشکارا دلالت دارد بر اینکه خداوند هیچ دخالتی در تأسیس و تبیین آن ندارد.

بنابر تعریف شبستری از دین، دیگر لازم نیست انسان در هر مسئله‌ای چه حقوق بشر و یا هر مسئله‌ای در

جستجوی حکم خداوند باشد. انسان می‌تواند با رجوع به خرد جمعی احکام آن را بپذیرد و دغدغه مخالفت با خدا را نداشته باشد. این نکته در آغاز ممکن است جذاب به نظر رسد و مشکل جناب شبستری و همفکرانش را حل کند، اما نهایتاً چنین برداشتی از دین به ضد خود تبدیل می‌شود، زیرا دینی که انسان می‌سازد، تمام باورهایش از جمله باور به خدا، ساخته انسان خواهد بود. در این صورت «ساختن دین در ارتباط با خدا» و «خالص کردن دین برای خدا» چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟ با توجه به تعریف شبستری از دین، «ساخت دین در ارتباط با خدا» و «خالص کردن دین برای خدا» تنها می‌تواند به این معنا باشد که شخص، اراده خداوند را به نحوی بداند و مطابق خواست و اراده خداوند اجزا و عناصر دین را در نظر و عمل تنظیم کند. پرسش دشوار این است که انسان چگونه می‌تواند اراده خدا را در هر مسئله‌ای کشف کند؟ این همان پرسشی است که برای پاسخ به آن علم کلام، فقه و اصول و دانش‌های مرتبط دیگر پدید آمده است.

ممکن است گفته شود، برای کشف اراده خداوند انسان باید در هر مسئله‌ای به خرد جمعی و یا عقل خود مراجعه کند و دین خود را که چیزی جز باورها در مقام نظر و بایدها و نبایدها در مقام عمل نیست، با خرد منطبق کند. با چنین کاری انسان می‌تواند دین خود را خالص کند. این سخن چیزی جز قاعده «کَلِّمًا حَكْمًا بِه الْعَقْلُ حَكْمٌ بِه الشَّرْعُ» نیست. حتی در صورتی که معنای این قاعده همین باشد باز تنها در جایی جریان پیدا می‌کند که حوزه دخالت عقل باشد. در مواردی که عقل حکمی ندارد چه باید کرد؟ چگونه باید اراده خداوند را کشف کرد؟ آیا راهی دیگر جز ارتباط مستقیم خداوند از طریق ارسال رسول بیرونی وجود دارد؟

مجتهد شبستری با برداشتی که از دین به دست می‌دهد، شاید بتواند مشکل انطباق دین با عصر جدید را حل کند اما تفسیر او دشواری‌های جدیدی پدید می‌آورد که خود او نیز نمی‌تواند بدان‌ها ملتزم شود.

هنگامی که با دقت بیشتری به استدلال شبستری نگاه می‌کنیم در می‌یابیم که:

اولاً؛ استدلال شبستری اخصّ از مدعا است. ادعای او این است که خدا هیچ دینی نفرستاده است، ولی برای استدلال تنها به سراغ قرآن می‌رود. آیا احتمال این نمی‌رود که در کتاب‌های آسمانی دیگر به صراحت نزول دین آمده باشد؟

ثانیاً؛ استدلال شبستری مستلزم این است که بپذیرد قرآن کلام خداوند است و از جانب خدا فرستاده شده است. اگر شبستری نپذیرد قرآن کلام خداوند است، استدلال او از اساس جریان پیدا نمی‌کند.

دلیل مطلب یاد شده آنکه، قرآن یا کلام خداوند است یا کلام خداوند نیست. احتمال دیگری نمی‌توان فرض کرد. در هر دو صورت استدلال شبستری به قرآن بر عدم نزول دین، جریان نمی‌یابد. اگر قرآن از جانب خداوند بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده باشد، در این صورت نزول قرآن نه به دلالت التزامی بل به صراحت دلالت می‌کند بر اینکه خداوند دین نازل کرده است. در قرآن هم عقاید و هم بایدها و نبایدها آمده است.

نزدیک به ۵۰۰ آیه در قرآن وجود دارد که متضمن احکام شرعی فردی و جمعی است، بقیه آن نیز اعتقادات، اجتماعیات، اخلاقیات و مانند آن است. هنگامی که قرآن به صورت دستوری می‌گوید نماز بخوانید، زکات بدهید، حج بروید، جهاد کنید، به خدا ایمان بیاورید، آیا این اوامر جز دین، چیز دیگری است؟

اما اگر قرآن کلام خدا نباشد نیز استدلال شبستری جریان پیدا نمی‌کند. زیرا در این صورت سخن پیامبر است.^۱ هر تفسیری که از این فرض بدست داده شود تفاوتی در بحث ما ندارد. قرآن خواه تجربه نبوی باشد، خواه رؤیای رسولانه و یا افعال گفتاری پیامبر، در هر حال کتابی است که آراء و انظار شخص خاصی را هر چند پیامبر بازتاب می‌دهد که باورها و ناپیدهای شخص اوست و هیچ سنجه‌ای برای اعتبار و درستی آن وجود ندارد. در این صورت چرا باید شبستری به چنین کتابی بر عدم نزول دین استدلال کند؟ مگر می‌توان به تجربه‌ها، افعال و باورهای یک شخص استدلال کرد و نتیجه‌ای کلی و همگانی گرفت؟

هنگامی که این فرض را بیشتر مورد بررسی قرار می‌دهیم در می‌یابیم که:

در صورتی که قرآن کلام پیامبر باشد، یا می‌توان به آن استدلال کرد یا نمی‌توان؟ در هر دو صورت استدلال شبستری جریان پیدا نمی‌کند. اگر نمی‌توان استدلال کرد پس استدلال شبستری به قرآن بر عدم انزال دین نادرست است. واگر می‌توان استدلال کرد چنان که شبستری چنین کرده است در این صورت پیامبر - بنا به فرض - در کتابش قرآن، به صراحت می‌گوید این کتاب از جانب خدا نازل شده است (توبه / ۳۶؛ یونس / ۱۵ و ۳۷؛ قدر / ۱؛ و ده‌ها آیه دیگر) و احکام و باورهای آن از جانب خداوند فرو فرستاده است. آیا این جز نزول دین چیز دیگری است؟

آنچه تا اینجا مطرح شد، نشان داد که اولاً؛ تصوّر شبستری از دین نادرست است و ثانیاً؛ میان مقدم و تالی در مقدمه اول، تلازم وجود دارد وثالثاً؛ شواهد بسیاری در قرآن بر نزول دین به معنایی که گفتیم، وجود دارد.

همچنین، در مقاله شبستری ادعا و استدلال دیگری نیز آمده است که می‌توان آن را به شکل زیر صورت‌بندی کرد:

- مدعی -

این باور که خدا دین نازل کرده است، مستلزم این است که دین نظامات (سیاسی، اجتماعی) ثابتی داشته باشد و در مواجهه با پدیده‌های مدرن از جمله حقوق بشر با بن بست و دشواری مواجه شود.

۱. شبستری اخیراً این مطلب را نیز انکار کرده است. هرچند، تا زمان نوشتن این مقاله هنوز توضیح مفصلی در این باره نداده است.

- استدلال

مقدمه اول: دین نازل شده از جانب خداوند، احکام، باورها، بایدها و نبایدهای ثابتی دارد که کسی نمی‌تواند آنها را تغییر دهد.

مقدمه دوم: احکام ثابت ولایت‌تغیر دین نظام‌های دینی را در مواجهه با پدیده‌های مدرن و مسائل جدید به بن بست و مشکل دچار می‌کنند.

نتیجه

دین نازل شده از سوی خداوند به دلیل اشتغال بر احکام ثابت ولایت‌تغیر با بن بست مواجه می‌شود. به نظر شبستری راه برون‌رفت از بن بست این است که مبنا و پیش‌فرض استدلال را انکار کنیم، یعنی بپذیریم که خدا دینی نازل نکرده است. در صورتی که خدا دین نازل نکرده باشد دیگر جوامع اسلامی با بن بست مواجه نخواهند شد.

با دقت در این استدلال چند نکته مشخص می‌شود:

اولاً؛ در ابتدای بحث، استدلال شبستری را بر عدم نزول قرآن، نقد کردیم. با نقد ایده اصلی، مجال برای راه حل او باقی نمی‌ماند. راه حل او چیزی جز حذف صورت مسئله نیست.

ثانیاً؛ مقدمه اول استدلال از ضعف بزرگی رنج می‌برد. شبستری نشان نمی‌دهد که چرا اگر دین از ناحیه خدا نازل شده باشد لزوماً ثابت ولا یتغیر است.

چنان که می‌دانیم دین از مجموعه‌ای از احکام ثابت و تغییرپذیر تشکیل شده است. در دایره احکام ثابت نمی‌توان تغییری ایجاد کرد و شبستری باید نشان دهد که کدام حکم ثابت دین، جوامع اسلامی را با بن بست مواجه کرده است؟ در مورد احکام تغییرپذیر هم که بن بست وجود ندارد.

مقدمه دوم استدلال هم نادرست است، زیرا بندهایی از اعلامیه حقوق بشر و یا بعضی از اجزاء نظام‌های سیاسی اجتماعی مدرن که با دین اسلام سازگاری ندارند نه به این دلیل است که احکام اسلام ثابت است بلکه به این دلیل است که رهاوردهای جدید بشر در حقوق، سیاست و اجتماع، بر مبانی انسان‌شناختی، معرفت‌شناختی، ارزش‌شناختی و هستی‌شناختی متفاوتی استوار است. شبستری باید توضیح دهد که در یک نزاع مبانی چرا باید دین اسلام از مبانی خود دست بردارد و به مبانی رقیب ملتزم شود؟

نتیجه

با توجه به مبانی و اصولی که در ابتدای مقاله مطرح شد و تحلیل، نقد و ارزیابی ادعای شبستری در باب عدم نزول دین، می‌توان نتیجه گرفت، برداشتی که شبستری از دین به دست می‌دهد به ضد خود تبدیل

می‌شود، زیرا دینی که انسان آن را می‌سازد، تمام باورهایش از جمله باور به خدا، ساخته انسان خواهد بود. در این صورت عباراتی مانند «ساختن دین در ارتباط با خدا» و «خالص کردن دین برای خدا» چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟ همچنین نیازی نیست انسان در هر مسئله‌ای در جستجوی حکم خداوند باشد. انسان می‌تواند با رجوع به خرد جمعی احکام آن را بپذیرد و دغدغه مخالفت با خدا را نداشته باشد. بنابراین «ساخت دین در ارتباط با خدا» و «خالص کردن دین برای خدا» تنها به این معنا می‌تواند باشد که شخص اراده خداوند را به نحوی بداند و مطابق خواست و اراده خداوند اجزا و عناصر دین را در نظر و عمل تنظیم کند. با این همه، انسان چگونه می‌تواند اراده خدا را در هر مسئله‌ای کشف کند؟

همچنین، سخنان شبستری در هر حال، مستلزم این است که بپذیرد قرآن کلام خداوند است و از جانب خدا فرستاده شده است. چراکه اگر شبستری نپذیرد قرآن کلام خداوند است استدلال او از اساس جریان پیدا نمی‌کند. قرآن یا کلام خداوند است یا کلام خداوند نیست. اگر قرآن از جانب خداوند بر پیامبر اکرم ﷺ نازل شده باشد، در این صورت نزول قرآن نه به دلالت التزامی بل به صراحت دلالت می‌کند بر اینکه خداوند دین نازل کرده است. اما اگر قرآن کلام خدا نباشد نیز استدلال شبستری جریان پیدا نمی‌کند. زیرا در این صورت سخن پیامبر است. هر تفسیری که از این فرض بدست داده شود تفاوتی در بحث ما ندارد. قرآن خواه تجربه نبوی باشد، خواه رویای رسولانه و یا افعال گفتاری پیامبر، در هر حال کتابی است که آراء و انظار شخص خاصی را هرچند پیامبر بازتاب می‌دهد که باورها و بایدها و نبایدهای شخص اوست و هیچ راه سنجش برای اعتبار آن وجود ندارد.

منابع و مأخذ

۱. پراود فوت، وین، ۱۳۷۷، *تجربه دینی*، ترجمه عباس یزدانی، قم، نشر طه.
۲. ریچاردز، گلین، ۱۳۸۰، *به سوی الهیات ناظر به همه ادیان*، ترجمه رضا گندمی نصرآبادی و احمد رضا مفتاح، قم، نشر ادیان
۳. لگنهاوزن، محمد، ۱۳۸۳، «تجربه دینی اسلامی»، *حوزه و دانشگاه*، ش ۳۸، ص ۳۹-۸.
۴. لین، تونی، ۱۳۸۰، *تاریخ تفکر مسیحی*، ترجمه روبرت اسریان، تهران، نشر فروزان.
۵. جیمز، ویلیام، ۱۳۸۷، *دین و روان*، ترجمه مهدی قائنی قم، دار الفکر.
۶. محمدرضایی، محمد، ۱۳۸۰، «خاستگاه اصلاحات دینی در ایران»، *قیسات*، ش ۲۲، ص ۲۵-۹.
۷. مجتهد شبستری، محمد، ۱۳۸۱، *هرمنوتیک، کتاب و سنت*، تهران، طرح نو.
۸. مجتهد شبستری، محمد، ۱۳۸۳، *تأملاتی در قرائت انسانی از دین*، تهران، طرح نو، چ ۱.

۹. مجتهد شبستری، محمد، ۱۳۷۶، **محمد، ایمان و آزادی**، تهران، انتشارات طرح نو.
۱۰. مجتهد شبستری، محمد، ۱۳۷۹، **نقدی بر قرائت رسمی از دین**، تهران، طرح نو، چ ۱.
۱۱. مجتهد شبستری، محمد، ۱۳۹۹، باز نشر، **آیا خداوند دین نازل کرده است؟**، سایت نویسنده:
mohammadmojtahedshabestari.com
۱۲. مجتهد شبستری، محمد، ۱۳۹۳، چند توضیح لازم، سایت نویسنده:
mohammadmojtahedshabestari.com
13. Smart , Ninian, 1976, *The Religious Experience of Mankind*, second edition, Charles Scribner's Sons, NewYork.
14. James Alfred Martin, 1987, *Religious Experience in the Encyclopedia of Religion*, Editor in chief: Mircea Eliade, MacMillan Publishing Company, NewYork.
15. Copleston, Frederick, 1971, *A History of Philosophy*, Vol. 1, Search Press, London.